

نوع مقاله: ترویجی


بررسی شخص‌وارگی خداوند از منظر قرآن

محمدباقر دهقان / کارشناس ارشد فلسفه دین دانشگاه باقرالعلوم

mbdehqan@gmail.com
smmusawi@gamil.com

orcid.org/0000-0002-3522-7024

سید محمود موسوی / دانشیار گروه فلسفه و کلام دانشگاه باقرالعلوم

 <https://creativecommons.org/licenses/by-nc/4.0>

پذیرش: ۱۴۰۱/۱۲/۱۴

دریافت: ۱۴۰۱/۱۰/۱۷

چکیده

در این مبحث پرسش اصلی آن است که آیا خداوند ویژگی یا مجموعه‌ای از ویژگی‌ها را دارد که بتوان براساس آنها او را به‌مثابه یک شخص قلمداد کرد؟ آیا از منظر قرآن می‌توان شخص‌انگاری خداوند را اثبات کرد؟ این پژوهش از روش توصیفی - تحلیلی استفاده می‌کند و ابتدا با بیان اینکه مفهوم شخص‌وارگی یک وصف بسیط و ممتاز در عداد سایر اوصاف نیست، نشان‌داده خواهد شد که شخص‌وارگی، وصفی مرکب‌گونه و مجموعه‌ای از اوصاف مختلف است که جمع آن، سبب شکل‌گیری آثار جدید می‌شود؛ از این‌رو حدود هفت معیار ضروری برای شخص‌وارگی مطرح می‌شود که براساس آن می‌توان قضاوت کرد که آیا از منظر قرآن، خداوند موجودی متمشخص است یا نه؟ براساس یافته‌های این پژوهش با شواهدی که از قرآن خواهیم آورد، شخص‌وار بودن خدای دین اسلام اثبات می‌شود.

کلیدواژه‌ها: خداوند، شخص‌وار، شخص‌انگاری، متمشخص، انسان‌وار، قرآن، روایات.

مقدمه

شخص‌وار است، در قرن ۱۹ و ۲۰ الهیات مسیحی به صورت آشکار صورت‌بندی شد (هیگ، ۱۳۹۰، ص ۳۷؛ لگنهاوزن، ۱۳۹۶). در کتاب *عقل و اعتقاد دینی*، خدای متشخص به خدای عالم و آگاه و مختار و خدایی که قدرت ارتباط با دیگران را دارد، اطلاق می‌شود (پترسون و دیگران، ۱۳۹۷، ص ۱۰۷). همچنین از منظر سوئین برن مراد از خدای متشخص این است که او برای افعال خویش، دارای قصد و هدف باشد؛ و اینکه خداوند در عین اینکه جسمانی نیست، می‌تواند مثل یک انسان با مخلوقات خود، از جمله انسان‌ها رابطه شخصی برقرار کند (اصغری، ۱۳۹۴). جان هیگ نیز در توضیح این مسئله می‌گوید که خداوند صرفاً «آن» شی‌وار نیست؛ بلکه «او» برتر و متعالی است (هیگ، ۱۳۹۰، ص ۴۱). مراد جان هیگ آن است که برای خداوند از خطاب «آن» که برای اشیاء است، استفاده نمی‌شود؛ بلکه از خطاب «او» که برای اشخاص است، باید استفاده کرد.

به‌طور کلی می‌توان این نتیجه را گرفت که از منظر کسانی همچون مایکل پترسون و سوئین برن و اکثر فیلسوفان دین، شخص به معنای موجود متعین است که دارای آگاهی، اختیار، هدفمندی، فاعلیت و مخاطب‌پذیری باشد. براین اساس اشیاء بی‌جان و جاندار تفاهم‌ناپذیر، مخاطب‌ناپذیر و در نتیجه شخص نیستند. از جمله مواردی که می‌توان به‌عنوان خدای غیرشخص‌وار معرفی کرد مطلق‌گرایی هندویی و متافیزیک بودایی است (مایستر، ۱۳۸۱، ص ۹۳-۹۶). بحثی مستقل در رابطه با عنوان تشخص در فلسفه مطرح است که لازم است برای روشن شدن مفهوم تشخص و جلوگیری از خلط مبحث، معنا و مفهوم تشخص فلسفی کاملاً تبیین گردد و در انتها از اشتراک معنایی یا اشتراک لفظی بودن آن سخن گفت.

با توجه به منابع فلسفه اسلامی می‌توان تشخص فلسفی را

چنین دانست:

۱. تشخص در فلسفه اسلامی در مباحث امور عامه مطرح می‌شود.

۲. موجود متشخص قابلیت صدق و انطباق بر بیش از یک شیء را ندارد.

۳. جزئی شدن صرفاً با تشخص صورت می‌گیرد.

۴. تشخص هر شیء به وجود آن است و تا یک شیء موجود نشود، تشخص نمی‌یابد.

۵. تمام ماهیات و مقولات تا زمانی که موجود نشده‌اند، تشخص

شخص‌انگاری خداوند یکی از مباحث نسبتاً جدید الهیات غربی است که در میان اندیشمندان مسلمان کمتر مورد توجه واقع شده است؛ و این در حالی است که در فضای جدید فلسفه معاصر غرب، گرایش به سوی خدای غیرمتشخص رو به افزایش است. از این رو موضوع پژوهش از ضرورت و اهمیت خاصی برخوردار است. برای پیشینه این پژوهش به‌طور خاص تاکنون از منظر قرآن سابقه‌ای یافت نشده است؛ ولی به‌طور عام مقالاتی همچون: «آیا خدا شخص است» (لگنهاوزن، ۱۳۹۶) و «خدای شخص‌وار از منظر علامه طباطبائی در مقایسه با الهیات گشوده» (رحیم‌پور و رحیم‌پور، ۱۳۹۸) و مقاله «نسبت مفهوم واجب‌الوجود در فلسفه اسلامی با خدای متشخص و غیرمتشخص» (منصوری، ۱۳۹۸) را می‌توان نام برد. در این پژوهش از روش توصیفی - تحلیلی استفاده شده است. در این مبحث پرسش اصلی آن است که به چه معنا می‌توان خداوند را شخص دانست؟ منظور از این سؤال آن است که آیا خداوند از منظر دین اسلام مجموعه‌ای از ویژگی‌ها را دارد که بتوان براساس آنها او را به‌مثابه یک شخص قلمداد کرد؟ آیا می‌توان تبیینی برای شخص‌انگاری خداوند مطرح کرد؟ فرضیه این پژوهش بر اثبات شخص‌وارگی خداوند است؛ که این موضوع را بخصوص از منظر محکم‌ترین منبع و متن دین اسلام، یعنی قرآن کریم، بررسی می‌کنیم. در سیر منطقی مقاله ابتدا مفهوم شخص‌وارگی خداوند تبیین می‌گردد و براساس آن حدود هفت معیار ضروری برای شخص‌وارگی مطرح می‌شود؛ و در گام بعد شخص‌وارگی خداوند در قرآن مورد بررسی قرار می‌گیرد و در انتها شواهد شخص‌وارگی براساس معیارهای ذکر شده بررسی و نتیجه‌گیری شده است.

۱. تعریف شخص‌انگاری خداوند

در همه ادیان بزرگ، باوری درباره حقیقت متعالی وجود دارد. یکی از مسائل مهم فلسفه دین، تأمل (تا حد امکان) درباره این است که ادیان چه درکی از آنچه «حقیقت متعالی» نامیده می‌شود، دارند. نحوه درک این حقیقت در ادیان مختلف خصوصاً در ادیان شرقی و غربی متفاوت است. یکی از تمایزات سرنوشت‌ساز در نحوه مواجهه با حقیقت متعالی و غایی، تمایز میان خدای متشخص و نامتشخص است (مایستر، ۱۳۸۱، ص ۹۱). این عقیده که خداوند یک هویت متشخص و

۱. حیات داشتن: اساس شخص‌انگاری را زنده بودن و حیات داشتن یک شیء تشکیل می‌دهد؛ به طوری که اگر یک شیء دارای حیات نباشد می‌توان به‌طور قطع گفت آن موجود شخص نیست.

۲. علم و آگاهی (خودآگاهی و دیگرآگاهی) و تعقل: هرچند علم و آگاهی و تعقل به‌تنهایی برای شخص‌بودن یک فرد کفایت نمی‌کند؛ اما شخص‌بودن، بدون علم و آگاهی و تعقل امکان‌پذیر نیست (لگنهاوزن، ۱۳۹۶؛ همیلتون، ۱۳۹۳، ص ۱۲؛ مک‌گراث، ۱۳۸۵، ص ۲۶۳؛ وین‌رایت، ۱۳۹۰، ص ۳۹).

۳. اختیار: به این معنا که قدرت بر انتخاب داشته باشد (همیلتون، ۱۳۹۳، ص ۱۲).

۴. ذهن داشتن: شخص‌وار بودن در فضای فلسفه دین غربی، بسیار به داشتن ذهن گره خورده است؛ به این معنا که تمام افعال و اراده‌ها و تمام تفکرات و تجزیه و تحلیل‌های موجود متشخص به واسطه مرکزیت ذهن انجام می‌شود. به عبارت دیگر، موجوداتی مانند جمادات که ذهن ندارند، نمی‌توانند شخص‌وار باشند. به همین خاطر، داشتن ذهن برای موجود متشخص امری ضروری محسوب گشته است. ولی با توجه به مبنای حکمت متعالیه، این ملاک به مرکزیت نفس و روح انسان برای افعال و اراده‌ها و تفکرات او و در خداوند نیز به مرکزیت ذات الهی که سرچشمه برای افعال و اراده و تجلیات اوست، تأویل می‌گردد (ایلخانی، ۱۳۷۵؛ طباطبائی، ۱۳۹۵، ص ۱۵۸؛ مصباح یزدی، ۱۳۸۸، ص ۱۳۷).

۵. قابلیت ارتباط با دیگران و تخاطب‌پذیری و تفاهم‌پذیری و تکلم (مک‌گراث، ۱۳۸۵، ص ۲۶۳).

۶. توانایی درک و پذیرش مسئولیت اخلاقی و امکان قضاوت اخلاقی (همیلتون، ۱۳۹۳، ص ۱۲).

۷. تمایز: تمایز نیز از منظر فیلسوفان دین غربی به صورت ضمنی در توضیح خدای متشخص جزء معیارهای شخص‌انگاری ذکر گردیده است (مایستر، ۱۳۸۱، ص ۹۱). مراد آنها از تمایز این است که شخص، فرد خاص و متمایز و متباین از دیگران باشد؛ زیرا موجودی که متمایز نیست، نمی‌تواند صفات شخص‌وارگی را داشته باشد. این ملاک بیشتر برای احتراز از اقوالی چون همه‌خدانگاری به سبک چهله صوفیه و اعتقاد به حلول است؛ چراکه موجودی که حلول کرده به ظاهر نمی‌تواند پذیرای صفات شخص‌وارگی همچون قدرت ارتباط با دیگران باشد و یا اینکه در نگاه‌های مطلق‌گرای مثل

نمی‌یابند؛ و لکن دارای تمایز هستند.

۶. وجود، مساوق با تشخص است.

۷. همه موجودات اعم از انسان و حیوان و حجر و بقر و... دارای تشخص هستند (طباطبائی، ۱۳۸۰، ص ۶۴-۶۶؛ مطهری، بی‌تا، ص ۶۴). با توجه به توضیحات داده‌شده درباره تشخص فلسفی می‌توان به این نتیجه رسید که هرچند امکان اشتراک معنایی بسیار کمی میان تشخص فلسفی با شخص‌وارگی می‌توان یافت و لکن این معنا ارتباطی با تحقیق حاضر ندارد. یعنی میان این دو اصطلاح اشتراک لفظی وجود دارد؛ زیرا همان‌طور که گفته شد طبق تشخص فلسفی همه موجودات عینی حتی جمادات، اعم از سنگ و درخت و کوه و دریا و حیوانات نیز دارای تشخص هستند؛ درحالی‌که از منظر فیلسوفان دین، جمادات چون ملاک‌های شخص‌انگاری را ندارند، شخص‌وار نیستند. به دیگر سخن، تشخص فلسفی به معنای تعیین و تخصص است و در مقابل مبهم و کلی قرار دارد؛ درحالی‌که معنای تشخص در فلسفه دین این نیست و توضیح آن در معیارهای تشخص بیشتر مشخص خواهد شد.

۲. معیارهای شخص‌بودن

به نظر می‌رسد یکی از مهم‌ترین مسائلی که در شناخت مسئله شخص‌وار بودن باید مورد توجه قرار گیرد این است که وصف «شخص‌وارگی» را نمی‌توان به کار برد؛ چراکه وصف شخص‌وارگی یک وصف انتزاعی و ساختاری است؛ لذا تشخص‌بودن برآیند مجموعه‌ای از صفات مختلف است که ترکیب آن سبب آثار جدیدی می‌شود و موجود را شخص‌وار می‌سازد. از این رو باید به سراغ ملاک‌ها و معیار شخص‌انگاری برویم تا بتوانیم شخص‌انگاری یا عدم آن را برای موجودات اثبات کنیم. همیلتون در این زمینه می‌گوید: «اگر روشن شود که چه چیزی از من و شما شخص می‌سازد، بهتر خواهیم فهمید که مقصود از اینکه خدا شخص است، چیست» (همیلتون، ۱۳۹۳، ص ۱۲).

برای مسئله تشخص‌انگاری، معیارهایی توسط فیلسوفان غرب بیان شده است که با توجه به مبانی فلسفی حکمت متعالیه می‌توان براساس استقراء مواردی را مطرح کرد که بعضی از آنها ملاک‌هایی ضروری و بعضی نیز مؤید یا کمالی محسوب می‌شوند.

معیارهای ضروری عبارت است از:

معیارهای دیگر پی برد. لذا زمانی یک موجود شخص خواهد بود که همه معیارهای ضروری را با هم دارا باشد. نکته دیگر اینکه به نظر می‌رسد مهم‌ترین معیارهای شخص‌وارگی یعنی حیات و علم و اختیار جزو صفات ذاتی محسوب می‌شوند. در ضمن درباره صفت ذاتی بودن اراده، ظاهراً اختلاف نظر میان اندیشمندان وجود دارد و معیارهای دیگر جزء صفاتی فعلی محسوب می‌گردند و اینکه بعضی از معیارهای شخص بودن، هر کدام به تنهایی، شاید درجات ضعیفی از آن را بتوان در موجودات غیرشخص‌وار نیز یافت کرد؛ مانند مهربانی یا قابلیت برقراری ارتباط با دیگران در حیوانات. اما زمانی که درجات بالاتر آن مطرح می‌شود یا اینکه همراه دیگر شاخص‌ها مانند علم و عقل واقع می‌شود، مختص افراد شخص‌وار می‌گردد.

به دلیل اینکه همه معیارهای شخص‌انگاری، جزو صفات کمالی محسوب می‌شوند. از این رو خود وصف شخص بودن نیز یک وصف کمالی محسوب می‌شود؛ لذا محدودیت‌های انسانی را می‌توان از آن تحرید کرد. همچنین به دلیل اینکه معیارهای شخص بودن همگی دارای تشکیک هستند. از این رو شخص بودن افراد نیز دارای تشکیک خواهد بود؛ به این معنا که درجه شخص‌وارگی و برخورداری از معیارهای آن متفاوت خواهد بود.

۳. بررسی و تبیین شخص‌وارگی خداوند از منظر قرآن کریم

مهم‌ترین و آشکارترین دلایل شخص‌انگاری خداوند را می‌توان در ادله نقلی و متون دینی یافت. قرآن به عنوان مستحکم‌ترین منبع دینی اسلام، خداوند را شخص‌وار معرفی می‌کند و شواهد فراوانی می‌توان بر شخص‌انگاری خداوند از طریق آیات قرآن کریم ارائه کرد.

یک نکته ویژه در خداشناسی قرآنی این است که خداوند در قرآن کریم با عناوین کلی مثل واجب‌الوجود یا محرک اول یا علة‌العلل و عناوین دیگر معرفی نشده است؛ بلکه قرآن خداوند را به گونه‌ای معرفی کرده که ما انسان‌ها را سراغ شخص خدا یعنی الله جلّ جلاله می‌برد؛ خدایی که جامع صفات وجودی است. راه‌های خداشناسی در قرآن به گونه‌ای است که ما را متوجه خدای شخص‌وار می‌کند؛ یعنی خدایی که آگاه است، با انسان‌ها ارتباط برقرار می‌کند، بندگان را دوست می‌دارد و وظایفی را بر عهده آنان می‌گذارد.

ابتدا سزاوار است راه‌های خداشناسی را که قرآن به ما معرفی

هندوها، خداوند هیچ‌گونه وصفی را پذیرا نیست. لذا به همین دلیل تمایز را می‌توان به عنوان یک مانع پذیرفت، تا ملاک.

معیارهای مؤید (غیر ضروری):

۱. داشتن عواطف و احساسات (لگنهاوزن، ۱۳۹۶):

۲. داشتن امیال درونی (همیلتون، ۱۳۹۳، ص ۱۲):

۳. خلاقیت و ایجاد: خلاقیت به این معنا که شخص قدرت خلق یک اثر جدید را داشته باشد؛ اعم از اینکه مثلاً یک راهکار جدید برای حل مشکل باشد؛ یا اینکه ساخت یک دستگاه باشد؛ یا یک اثر هنری زیبا باشد؛ و بالاترین مرتبه آن، خلق و ایجاد موجودات است که مستقیماً فقط از خداوند برمی‌آید.

درباره این سه معیار باید گفت که نبود آنها ضروری به شخص بودن یک موجود نخواهد زد؛ ولی وجود آن می‌تواند جزو مؤیدهای یک موجود شخص‌وار باشد؛ چراکه معمولاً موجودات شخص‌واری که ما می‌شناسیم دارای صفاتی چون خلاقیت و اوصاف احساسی و امیال درونی هستند.

همچنین عده‌ای از فیلسوفان غرب، نظیر راسل و ویتگنشتاین معتقدند یکی از معیارهای شخص بودن زمان مند بودن و مکان مند بودن است از این رو شخص بودن خداوند با جسمانیت او ملازمه دارد (دیوس، ۱۳۹۲، ص ۲۷). اما باید گفت برای ملازمه مذکور هیچ‌گونه منشأ عقلانی وجود ندارد؛ چراکه جسمانیت نقشی در شکل‌گیری شخص‌وار بودن ندارد و اگر هر موجودی، ملاک‌های اصلی شخص‌وارگی را دارا بود و فقط جسمانی نبود، باز هم می‌توان او را شخص دانست؛ به طور مثال فرشتگان را به راحتی می‌توان شخص دانست. لذا این معیار را نمی‌توان معیار صحیحی دانست. همچنین چون تشخص انسان قدر مسلم است، از این رو معیارهای شخص‌وارگی ابتدا از انسان‌ها استخراج شده است. اما این گونه نیست که محدودیت‌های انسانی نقشی در شکل‌گیری شخص بودن داشته باشد. لذا انسان‌وار بودن یکی از مصادیق شخص‌وارگی است، نه اینکه مساوی آن باشد؛ بنابراین شخص‌وارگی منحصر در انسان نیست و هر موجودی که معیارهای آن را داشته باشد، می‌تواند شخص باشد. همان طور که ذکر شد، به طور مثال فرشتگان را نیز می‌توان بدون هیچ چالشی شخص دانست.

به طور کلی می‌توان گفت هیچ‌کدام از معیارها به تنهایی معیاری کافی محسوب نمی‌شوند؛ اما می‌توان از وجود یک معیار به وجود

مانند آگاهی بر احوالات و قدرت برقراری ارتباط با دیگران و رفع احتیاجات بندگان و... است؛ که در صورت اثبات ربوبیت، شخص‌وارگی خداوند نیز اثبات می‌گردد.

ب. برهان نظم

برهان نظم یکی دیگر از مباحث خداشناسی در آیات قرآن است که به صورت گسترده می‌توان در لابه‌لای آیات، آن را یافت. برهان نظم شاید مهم‌ترین برهان برای عامه مردم باشد؛ چون بسیار آسان است و هرکسی توانایی فهم آن را دارد. به همین دلیل خداوند در قرآن در موارد مختلف به این نوع از برهان اشاره کرده است. نظم موجود در جهان هستی را از چهار جهت می‌توان مطرح کرد: نظم فاعلی، نظم درونی، نظم بیرونی و نظم غایی (جوادی آملی، ۱۳۹۷، ص ۱۰۶). بهترین و جامع‌ترین آیه‌ای که شکل نظام‌های حاکم بر جهان آفرینش را تبیین می‌کند، آیه «قَالَ رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ حَلَقَهُ ثُمَّ هَدَى» (طه: ۵۰) است (همان).

فارغ از اینکه دلالت برهان نظمی که آیات قرآن درصدد بیان آن هستند، آیا اصل اثبات وجود خداست یا اینکه اثبات توحید ربوبی خداوند متعال؟ باید گفت که آنچه سبب اثبات واجب یا توحید ربوبی می‌گردد، ضرورت وجود ناظمی آگاه و حکیم است و این خود دال بر وجود خدای شخص‌وار است؛ چراکه داشتن علم و آگاهی و حکمت از مهم‌ترین معیارهای شخص‌انگاری است. در برهان نظم این مطلب تبیین می‌گردد که وجود نظم درونی و بیرونی و غایی، نشان‌دهنده ناظمی قادر و عالم و حکیم است؛ چراکه بدون علم و حکمت، امکان آفرینش چنین موجودات منظمی، امکان‌پذیر نمی‌بود. یا در اثبات توحید ربوبی با برهان نظم آنچه برهان نظم اثبات می‌کند این است که نظم واحد نشان‌دهنده ناظمی واحد است؛ اما در اینجا نیز وجود ناظمی حکیم اثبات شده است؛ چراکه ناظم واحد ضرورتاً عالم و آگاه نیز هست. لذا برهان نظم علاوه بر اینکه می‌تواند اثبات وجود خدا کند، یک صفت از صفات وجود خدا را نیز اثبات می‌کند و آن نیز صفت علم و آگاهی و حکمت خداوند است که از مهم‌ترین معیارهای شخص‌انگاری است؛ لذا نشان می‌دهد که خدایی که در قرآن از طریق برهان نظم به ترسیم درآمده، خداوندی شخص‌وار است. البته اینکه برهان نظم تا چه اندازه می‌تواند صفت علم و حکمت خداوند را اثبات کند؛ و آیا علم مطلق یا علم ذاتی را نیز اثبات می‌کند، بحث دیگری است که مجالی برای بیان آن در اینجا نیست.

می‌کند، بیان کنیم و تبیین کنیم که قرآن چگونه از این طریق ما را به شخص الله یعنی خدای شخصی می‌رساند.

۳-۱. شخص‌انگاری خداوند در راه‌های خداشناسی قرآنی

در قرآن کریم دست‌کم دو راه برای خداشناسی بیان می‌کند:

۱. راه آفاقی: شناخت خدا از طریق تفکر در اسرار عالم طبیعت و نظام محیرالعقول جهان آفرینش؛ ۲. راه انفسی: که مراد از آن شناخت خدا از طریق خودشناسی و سیر در آیات درونی است.

۳-۱-۱. راه آفاقی

از جمله آیات راه آفاقی در قرآن کریم موارد زیر است:

الف. برهان محبت

مرکز ثقل بحث قرآنی در برهان محبت این آیه شریفه است: «فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَى كَوْكَبًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَأَأْتِيَنَّ الْأَنْفَالِينَ» (انعام: ۷۶). علامه طباطبائی در تبیین این آیه از قرآن چنین می‌فرماید: «مفاد آیات شریفه آن است که ستاره و ماه و خورشید آفل هستند (غروب‌کننده) و آفل محبوب نیست (لا أحب الأفلین)؛ و خدا کسی است که محبوب باشد. پس هیچ‌یک از اجرام مزبور خدا نیست» (طباطبائی، ۱۳۸۶، ج ۷، ص ۱۸۵).

این برهان درصدد اثبات توحید ربوبیت مطلقه خداوند است. از برهان محبت، می‌توان فهمید که خدایی را که قرآن در آیات یادشده درصدد بیان آن است، خدای شخص‌وار است؛ چراکه این آیه، خداوند را دارای ربوبیت مطلقه معرفی می‌کند که جز بر خدای مشخص قابل تطبیق نیست. اجرام آسمانی چون افول می‌کنند، دارای ربوبیت مطلقه نیستند و نمی‌توانند با انسان‌ها ارتباط برقرار کنند؛ زیرا توانایی شناخت نیازهای انسان‌ها و قدرت بر رفع آنها را ندارند و پیداست موجوداتی از این قبیل که دست‌خوش افول‌اند، نمی‌توانند ربوبیت داشته باشند. گویی که حضرت ابراهیم می‌خواهد به آنان بفهماند خورشیدی که افول می‌کند نمی‌تواند خدا و رب باشد؛ چراکه خورشید هیچ درک و شعوری ندارد، او نمی‌تواند نیازهای انسان‌ها را برطرف کند. او هیچ اختیاری از خود ندارد و همیشه در رأس ساعت موردنظر افول می‌کند و موجودی که از خود اختیاری ندارد، نمی‌تواند خدا باشد. در واقع شاخصه‌های ربوبیت الهی همان اوصاف شخص‌وارگی،

۳-۱-۲. راه انفسی

وابسته به او هستیم؛ بلکه در تک‌تک اعمال و حرکات و در تمام مراحل زندگی این ادراک احتیاج در ما وجود دارد و خدایی که بندگان خود را می‌آفریند و تمام شئون بنده خود را نیز به عهده گرفته است، خدایی شخص‌وار محسوب می‌شود.

ب. آیه میثاق

«وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ» (اعراف: ۱۷۲ و ۱۷۳)، طبق این آیه خداوند با تک‌تک انسان‌ها یک مواجهه داشته و به آنها فرموده است که آیا من خداوندگار شما نیستم؟ و آنها گفته‌اند: آری، تو خداوندگار مایی؛ و این رویارویی با فرد انسان‌ها موجب تحقق چنان معرفتی به خدای متعال شده که عذری برای شرک ورزیدن به او باقی نمانده است. ولی با توجه به ظاهر آیات، رویارویی و گفت‌وگویی که این آیه از آن حکایت دارد، هرگونه تصور شود، نمی‌تواند سخنی غایب‌گونه و از پشت پرده باشد؛ بلکه باید به گونه‌ای محقق شده باشد که قابلیت خطا و اشتباه را نداشته باشد؛ وگرنه اتمام حجت صورت نمی‌گیرد و جای عذر برای انسان باقی می‌ماند. به نظر می‌رسد چنین مکالمه‌ای برای اینکه اتمام حجت کند و رودررو باشد و خطای در تطبیق را هم نفی کند، جز با علم حضوری و شهود قلبی به دست نمی‌آید.

آیت‌الله مصباح یزدی در توضیح این مطلب می‌فرماید:

معرفتی که در آیه شریفه به آن اشاره شده، معرفتی شخصی است، نه شناختی کلی که از راه مفاهیم انتزاعی و عناوین عقلی، حاصل می‌شود و معرفت شخصی درباره خدای متعال، جز از راه علم حضوری و شهودی امکان ندارد (مصباح یزدی، ۱۳۸۹، ص ۱۰۵).

آیات علاوه بر اینکه بر علم حضوری انسان به اصل وجود خداوند دلالت می‌کند، بر صفات خداوند مثل ربوبیت، وحدانیت، خالقیت، رازقیت، معبودیت نیز دلالت می‌کند؛ زیرا همان‌طور که در ظاهر آیه بیان شده، خداوند گواهی گرفته که «الست برّکم» آیا من پروردگار شما نیستم و همه تصدیق کرده‌اند. یعنی همه ما علاوه بر علم حضوری به خداوند، به ربوبیت خداوند نیز علم داریم؛ و علم حضوری به ربوبیت خداوند یعنی اینکه خداوند مالک مدبر است؛ یعنی صاحب اختیاری است که تأمین همه نیازها و تدبیر تمام شئون مربوب خود را در اختیار دارد و فراهم کردن روزی همیشگی بندگان یکی از این

یکی از بارزترین راه‌های خداشناسی قرآن، سیر در آیات انفسی و مشاهده درون خویش و گوهر ذات روح است؛ «فِي الْأَرْضِ آيَاتٌ لِلْمُوقِنِينَ وَ فِي أَنفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ» (ذاریات: ۲۰-۲۱). حضوری بودن و زوال‌ناپذیری و سودمند بودن از امتیازات راه انفسی بر آفاقی است که در اینجا به‌عنوان نمونه، مواردی از آیات را بیان خواهیم کرد و تبیین خواهیم کرد که قرآن چگونه ما را به سراغ شخص الله تبارک و تعالی در خارج می‌برد.

الف. آیه فطرت

«فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَرِيمُ وَلَكِن كَثُرَ النَّاسُ لَّا يَعْلَمُونَ» (روم: ۳۰)؛ [ای پیامبر!] توجه خود را کاملاً و دقیقاً به سوی دین معطوف کن و مواظب باش کوچک‌ترین انحرافی از آن پیدا نکنی. سرشت خدایی؛ آن‌گونه سرشت و آفرینشی است که خدا انسان‌ها را بر آن سرشته و آفریده است. آفرینش الهی تغییرپذیر نیست، و دین استوار همین است؛ ولی بیشتر مردم این را نمی‌دانند. آیت‌الله مصباح یزدی در تفسیر فطرت الهی چنین می‌فرماید:

مراد از فطری بودن دین در آیه شریفه، همان شناخت حضوری و قلبی به خداوند است. این احتمال، درست منطبق بر همان مطلبی است که ما در صدد اثبات آنیم و مؤید آن، روایاتی است که مفاد این آیه شریفه را همان مفاد آیه میثاق می‌دانند (مصباح یزدی، ۱۳۸۸، ص ۱۰۰).

قرآن، شناخت خداوند را همان شناخت حضوری و قلبی به خدا می‌داند؛ یعنی اینکه همه انسان‌ها در درون و ذات خود به خداوند علم حضوری دارند و او را می‌شناسند و در تبیین چگونگی علم حضوری به خداوند گفته‌اند چون انسان عین فقر و احتیاج به خداوند متعال است، این وابستگی خود به خدا را به علم حضوری می‌یابد و این علم به وجود خداوند در حد معلول است. وجوه دیگری نیز از فطری بودن دین مطرح است که این مقدار از فطری بودن آن امری یقینی محسوب می‌گردد و براین‌اساس علم حضوری ما به وجود خداوند طبق آیه فطرت علم به وجود خدای شخص‌وار است؛ زیرا خدایی که ما به آن علم حضوری داریم، خدای خالق است؛ یعنی خدایی که عین فقر و احتیاج به او هستیم و نه تنها اصل وجودمان را

متوجه می‌شویم که خدایی وجود دارد که آگاه است و صدای ما را می‌شنود و ما می‌توانیم با او ارتباط برقرار کنیم و از او بخواهیم که ما را نجات دهد و او نیز این قدرت را دارد که به بهترین نحو ممکن خواسته ما را اجابت کند و تمام این موارد، صفت خدای شخص‌وار است؛ چراکه خدای غیرمتشخص، نه آگاه است و نه می‌تواند صدای ما را بشنود و با ما ارتباط برقرار کند و نه می‌تواند مشکل ما را حل کند. درواقع صفات خدای علیم و سمیع و قدیر و مجیب، همگی از یک خدای شخص‌وار بر می‌آید.

۳-۲. دلالت آیات قرآن بر شخص‌وارگی خداوند براساس

معیارهای شخص‌انگاری

قرآن کریم مشحون از آیاتی است که بر وجود خدای شخص‌وار گواهی می‌دهد. اما نکته مهمی که باید در اینجا متذکر شد، نحوه اتصاف خداوند به این معیارهاست؛ چراکه برداشت اولیه از اتصاف خداوند، شکل انسان‌وار آن است؛ درحالی‌که خداوند از هرگونه نقص و محدودیتی میراست. لذا با توجه به مبنای اشتراک معنوی، خداوند صرفاً در اتصاف معانی مورد نظر با انسان اشتراک دارد؛ اما نوع مصداق آن کاملاً متفاوت و پیراسته از هرگونه نقص و محدودیت است.

نکته دیگر اینکه، اکثر معیارهای شخص‌انگاری بسیار به یکدیگر مترتب هستند، به گونه‌ای که اگر یک وصف فرد متشخص برای یک موجود اثبات گردید، در اکثر موارد معیارهای دیگر را نیز به همراه خود دارد. به‌طور مثال وقتی کسی عهد و پیمان می‌بندد، نشان‌دهنده این است که آن شخص زنده، عالم و عاقل و یک رشته صفات دیگر را نیز به همراه دارد.

در این بخش برای پرهیز از طولانی‌شدن بحث برای هر موضوع فقط شواهد شاخص از آیات قرآن کریم که براساس معیارهای شخص‌انگاری که به‌صورت مستقیم یا غیرمستقیم شخص‌انگاری خداوند را تأیید می‌کنند، بیان خواهیم کرد.

۳-۲-۱. حیات

اولین و مهم‌ترین معیار شخص‌انگاری یک چیز، حیات و زنده بودن یک موجود است که آیات متعددی دال بر حیات ابدی خداوند در قرآن کریم وجود دارد؛ «وَتَوَكَّلْ عَلَى الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ» (فرقان: ۵۸).

شئون است. البته تفاسیر متعددی برای این آیه ذکر شده که همان‌طور که گفته شد به دلیل اتمام حجت و خطاناپذیر بودن این نوع تبیین، این تفسیر از وجه برتری برخوردار است.

همان‌طور که در آیات مذکور پیداست، خدایی که میثاق بندگی از ما گرفته، خدایی متشخص است؛ زیرا این خدا اولاً خالق، ثانیاً صاحب اختیار (رب)، ثالثاً رازق، و رابعاً معبود ماست؛ خامساً خدایی است که از ما پیمان می‌گیرد؛ و تمام این صفات منحصرأ، صفات خدای شخص‌وار است و نه خدای غیر شخص‌وار.

ج. آیات فلک و گرایش مقطعی به خداوند

«فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفَلَكِ دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ» (عنکبوت: ۶۵). این آیه گرایش خالص انسان را به خداوند در هنگام احساس خطر بیان می‌کند و این احساس خطر، غبار شرک و الحاد را می‌زداید و صفای ضمیر توحیدی را آشکار می‌کند. گرایش به خداوند در این حال، مجازی یا آمیخته به مجاز نیست؛ بلکه اعتقاد خالص است. نه این گرایش به خداوند معلول ترس است و نه اعتقاد به خداوند معلول انسان مضطر هراسان و ناآگاه؛ چراکه این مسئله حتی برای بزرگ‌ترین مردان روزگار، از جمله انبیای الهی نیز وجود داشته و در طول تاریخ، علما این راه را ترویج کرده‌اند؛ درحالی‌که هرگز خوف و اندوهی به دل مردان الهی راه ندارد. و این نشان‌دهنده آن است که اعتقاد به خداوند مولود ترس بشر نیست؛ بلکه تفکر توحیدی را بزرگ‌ترین مردان روزگار احیا کردند.

امید انسان به خداوند در رهایی از بلا، هنگامی که دیگر از دست اسباب ظاهری کاری ساخته نیست، دلیل این مطلب است که انسان به‌خاطر فطرتی که در درون خود دارد، به مافوق بودن همه اسباب عالم که تام و مؤثر است، معتقد است و به آن علم حضوری دارد. و استغاثه او به درگاه خداوند هنگام اضطرار، کاشف از بینش شهودی و گرایش خاضعانه به پیشگاه هستی محض و علیم مطلق و قدیر نامحدودی است که هیچ چیزی از حیطة علم و قدرت او پنهان نیست. در این هنگام است که فطرت الهی انسان شکوفا می‌گردد و متوجه می‌شود که تنها مؤثر حقیقی در عالم هستی فقط خداوند است و پوچی اسباب دیگر و موهوم بودن آنها، برایش روشن می‌گردد.

همان‌طور که ملاحظه شد درک وجود خدای شخص‌وار در هنگام اضطرار، امری فطری محسوب می‌شود؛ چراکه هنگام اضطرار

۳-۲-۲. علم و آگاهی و عقل

یکی دیگر از صفاتی که برای خداوند صریحاً در قرآن بسیار ذکر شده، علیم بودن خداوند است. داشتن شعور و آگاهی و علم از مهم‌ترین معیارهای شخص‌انگاری است. در قرآن کریم از علم خدا نزدیک به ۲۵۰ بار یاد شده است؛ از جمله آیه «أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ» (ملک: ۱۴). همچنین عاقل بودن در کنار علم و آگاهی یکی از معیارهای شخص‌وارگی بود که در قرآن کریم تعبیری با عنوان عاقل بودن خداوند وجود ندارد؛ ولی چون عاقل بودن یک وصف کمالی است، قطعاً خداوند نیز واجد این صفت می‌باشد؛ ولیکن بدون نقص و محدودیت‌های انسانی. به همین سبب عاقل بودن خداوند بسیار به مرز علم خداوند نزدیک می‌شود. البته تعابیر دیگری از قبیل حکمت: «اللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ» (حجرات: ۸) و تدبیر: «ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ يُدِيرُ الْأَمْرَ» (یونس: ۳) برای خداوند در قرآن وجود دارد که دال بر عقلانیت است؛ و شاید بتوان عاقل بودن خداوند را همان علم الهی دانست.

۳-۲-۳. داشتن ذهن

در بخش ملاک‌های تشخیص در این‌باره توضیح داده شد که آنچه حقیقتاً سبب شخص‌وارگی انسان می‌گردد ذهن مادی (مغز) انسان نیست؛ بلکه نفس و روح انسان است که مرکز اصلی تمام افعال و اراده اوست و ذهن مادی صرفاً علت اعدادی محسوب می‌شود. درباره خداوند نیز باید گفت که این ذات الهی است که سبب تجلی صفات و اراده‌های خداوند است. به عبارت دیگر تمام هستی عالم امکان، تجلی ذات الهی است که در آیات نیز به صورت فراوان به آن اشاره شده است و دال بر شخص‌وارگی خداست.

۳-۲-۴. اختیار و اراده

در آیات و روایات شواهدی که دال بر اختیار خداوند کریم باشد، بسیار است و این خود دال بر شخص‌بودن خداوند است؛ چراکه اختیار و اراده یکی از معیارهای شخص‌انگاری است. از جمله آن آیات: «إِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ» (حج: ۱۸)؛ و همچنین قدرت مطلق الهی دال بر مختار بودن خداوند است: «إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ» (یس: ۸۲). البته باید توجه کرد که صفت اراده و اختیار در خداوند از قبیل کیف نفسانی نیست؛ بلکه منتزعی از مقام فعل است (طباطبائی، ۱۳۸۲، ص ۳۰۰).

۳-۲-۵. ارتباط با دیگران و تخاطب‌پذیری و تفاهم‌پذیری و تکلم

دلایل و شواهد مختلفی برای اثبات این ویژگی‌ها برای خداوند در قرآن وجود دارد که با رعایت اختصار می‌توان شواهدی مطرح کرد؛ از جمله آنان:

۱. زبان قرآن: یکی از دلایل شخص‌انگاری خداوند خطاباتی است که در قرآن درباره خداوند و رابطه میان خدا و انسان گفته شده است. ما دو نوع رابطه داریم: یک رابطه «من و آن» یا «من و این» است؛ و دومی رابطه «من و او» یا «من و تو» است. در رابطه اول، رابطه یک شخص با یک شیء است و در رابطه دوم رابطه یک شخص با شخص دیگر است؛ که خطابات قرآنی پُر است از نوع رابطه دوم است که دال بر شخص‌وارگی خداوند است.

۲. مسئله وعده و وعید و عهد و پیمان گرفتن و وفاداری خداوند نیز از مسائلی است که فقط از یک موجود متشخص برمی‌آید؛ چراکه ما در موجودات غیرمتشخص چنین چیزی را نمی‌یابیم. از جمله شواهد آن، آیه «بَشِّرِ الْمُنَافِقِينَ بِأَنَّ لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا» (نساء: ۱۳۸) و آیه میثاق: «وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِن بَنِي آدَمَ... أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا» (اعراف: ۱۷۲) و آیه «أَوْفُوا بِعَهْدِكُمْ وَأِيَّائِي فَرَاهِبُونَ» (بقره: ۴۰) است.

۳. مسئله دعا و نیایش و استجابت آن توسط خداوند از مهم‌ترین معارف دینی است؛ تا آنجا که می‌توان گفت دین بدون دعا، دیگر دین نیست. بخش وسیعی از ادبیات دینی به دعا و مناجات اختصاص یافته است: «وَ قَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ» (غافر: ۶۰). اینکه خداوند خود ابتدا دستور به دعا داده، یعنی اینکه خداوند خود در ابتدا می‌خواهد صدای بندگانش را بشنود و او شنوای تمام خواسته‌های انسان‌هاست؛ همه مشکلات انسان‌ها را درک می‌کند و از همه مهم‌تر اینکه قول داده که دعای بندگانش را به استجابت برساند؛ و همه این موارد از ویژگی‌های یک موجود شخص‌وار است؛ و این دسته، از آن روابطی است که دال بر شخص‌انگاری خداوند است.

۴. تکلم: همان‌طور که در معیارهای شخص‌انگاری مطرح گردید؛ تکلم یکی از مهم‌ترین شاخصه‌های شخص‌انگاری است. به همین خاطر اگر خداوند متکلم باشد، خود دلیل محکمی بر شخص‌وار بودن اوست. خداوند در قرآن با صفت متکلم وصف نشده است؛ اما حالت فعلی «کَلِمًا، يَكَلِّمُ»، ۹ بار به خدا نسبت داده شده است؛ همچنین ۲۸ بار از کلام، کلمه و کلمات الهی سخن به میان

۴۹؛ «شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَ الْأَمَلَاتُكَّةُ وَ أُولُوا الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ» (آل عمران: ۱۸)؛ و همچنین خداوند دارای قضاوت‌های اخلاقی است: «قُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْحَقِّ وَهُمْ لَا يظَلْمُونَ» (زمر: ۶۹). اتصاف خدا به صفات اخلاقی نشان‌دهنده آن است که خدای دین اسلام خدای شخص‌وار است.

۳-۲-۷. خلاقیت و ابداع

خداوند بالاترین درجه خلاقیت، یعنی ایجاد را داراست؛ که آیات بسیاری در این زمینه وجود دارد؛ از جمله آیه: «اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ» (زمر: ۶۲) خالق بودن خداوند علاوه بر اثبات شخص‌وارگی خداوند، اقوالی چون همه خدا انگاری به سبک جهله صوفیه و مطلق‌گرایی هندویی را نیز باطل می‌کند؛ چراکه در این نوع نگاه خداوند خالق نیست.

۳-۲-۸. تمایز خداوند از مخلوقات

مسئله تمایز میان خداوند و مخلوقات در متون دینی امری کاملاً مسلم و بدیهی به نظر می‌رسد که اکثر شواهدی که آورده شد، بخصوص شواهدی که بر خالقیت خداوند متعال نسبت به بندگان خود که در بخش‌های قبل به آن اشاره شد، همگی دال بر این مسئله نیز هستند. به همین خاطر برای پرهیز از اطاله بحث از ذکر شواهد جدید خودداری می‌کنیم. خالقیت علی‌الاطلاق خداوند و احاطه مطلقه او نسبت به ماسوی، به‌عنوان معیار تمایز او از سایر موجودات است. با توضیحی که در رابطه با نحوه مانع بودن تمایز گذشت، طبق تمامی مبانی و تفاسیر مطرح شده درباره تمایز میان موجودات (مباینیت، تشکیک، وحدت وجود عرفانی) به دلیل اینکه اصل تمایز در همه اقوال امری پذیرفته شده است (تمایز به تباین، تمایز به شدت و ضعف و تمایز به بود و کرد)؛ از این رو مانعی از جهت تمایز برای اتصاف صفات شخص‌وارگی برای خداوند وجود ندارد.

شواهدی دیگر:

شواهد بسیار دیگری نیز در آیات وجود دارد که مستقیماً تحت ذیل یکی از معیارهای شخص‌انگاری نیست؛ اما از لوازم همان معیارهاست و صرفاً از موجود شخص‌وار برمی‌آید و می‌تواند شاهد بر تشخیص خداوند باشد؛ از جمله: ربوبیت خداوند متعال در آیه «سُبْحَانَ رَبِّ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ» (زخرف: ۸۲)؛ و همچنین هادی بودن خداوند متعال در آیه «وَ الَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا

آمده است. آیه شاهد بر این مطلب «مِنْهُمْ مَّنْ كَلَّمَ اللَّهُ» (بقره: ۲۵۳)؛ «وَ مَا كَانَ لِيَشْرَ أَنْ يَكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْيًا أَوْ مِنْ وَرَآءِ حِجَابٍ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا فَيُوحِيَ بآذُنِهِ مَا يَشَاءُ إِنَّهُ عَلِيُّ حَكِيمٌ» (شوری: ۵۱) است. اما مراد از تکلم الهی شکل انسان‌وار آن نیست؛ بلکه خداوند می‌تواند با اسباب و عللی، حروف و کلماتی را در جسمی خلق کند و حروف و کلمات و جمله‌ها به‌طور روشن به گوش کلیم خدا برسد (سبحانی، بی‌تا، ص ۱۹۰).

۵. داشتن عواطف و احساسات یکی دیگر از ملاک‌های شخص‌انگاری بود که خداوند به‌طور متعدد، در آیات به این‌گونه اوصاف، متصف شده است. اما نکته مهمی که در این زمینه باید توجه کرد اینکه اوصاف احساسی به شکل انسانی آن دارای تأثر و انفعال هستند. از این رو اتصاف آنها برای خداوند متعال محال است؛ اما با توسعه معنایی در این‌گونه اوصاف و با تجرید آنها از تأثر و انفعال، بدین صورت که خداوند آثار رحمت و غضب را ایجاد کند، می‌تواند خداوند را به این‌گونه صفات، متصف کرد. به‌طور مثال وقتی خداوند انابه و درخواست بنده خود را می‌بیند، بدون تأثر و انفعال، این بنده را دارای شرایط پذیرش رحمت خود می‌بیند، و از این رو آثار رحمت خود را بر او جاری می‌کند. در واقع، حقیقت این نوع رفتار، همان رفتارهای احساسی است که از نواقص تجرید شده است (طباطبائی، ۱۳۸۲، ص ۳۱۸). تعبیر مختلفی در باب اوصاف احساسی خداوند در آیات آمده که به‌طور اجمال به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

- بر و بار به معنای نیکی‌کننده: «إِنَّهُ هُوَ الْبَرُّ الرَّحِيمُ» (طور: ۲۸)؛
- رأفت: «وَ أَنَّ اللَّهَ رَعُوفٌ رَحِيمٌ» (نور: ۲۰)؛
- ود و رحمت: «إِنَّ رَبِّي رَحِيمٌ وَدُودٌ» (هود: ۹۰)؛
- غضب و سخط: «غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَ لَعَنَهُ وَ أَعَدَّ لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا» (نساء: ۹۳)؛
- حب خداوند «يُحِبُّهُمْ وَ يُحْيِيونَهُ» (مائده: ۶۴).

۳-۲-۶. اوصاف اخلاقی

خداوند در آیات قرآن به صفات اخلاقی متعددی متصف شده است که به بعضی از آنها در بحث‌های گذشته اشاره شد؛ اما مهم‌ترین ارزش اخلاقی که بازگشت بسیاری از احکام اخلاقی به آن است، مسئله عدل و ظلم است که به‌طور متعدد در آیات قرآن کریم در وصف الهی به آن اشاره شده است: «وَ لَا يظَلِّمُ رَبُّكَ أَحَدًا» (کهف:

— مراد امیرمؤمنان علیه السلام از نفی صفات، صفات زائد بر ذات است؛ چراکه دلیل این موضوع در کلام خود حضرت در همین خطبه آمده است: «لشهادة كل صفة عنها غير الموصوف وشهادة كل موصوف انه غير الصفة». در بحث‌های مربوط به صفات خدا ثابت شده که صفات خداوند عین ذات پاک اوست و مانند صفات بشر زاید بر ذات نیست. به این معنا که در صفات ممکنات، ذات چیزی است و صفات چیزی دیگر؛ مثلاً علم غیر از ذات ما و عارض بر ذات ماست؛ ولی صفات خداوند چنین نیست؛ یعنی علم او عین ذات اوست؛ و به عبارت دیگر ذاتی است که تمام علم، تمام قدرت و تمام حیات است. بنابر این منظور حضرت از اینکه کمال توحید و اخلاص، نفی صفت از خداست، نفی چنین صفات زاید بر ذات است (جوادی آملی، ۱۳۸۶، بخش دوم از جلد ششم، ص ۴۳۹).

— مراد امیرمؤمنان علیه السلام از نفی صفات از خداوند در مقام ذات غیب‌الغیوبی است که هیچ‌گونه وصفی را نمی‌پذیرد؛ اما در مقام احدیت یا واحدیت، این‌گونه نیست. درست است که اگر مقام ذات غیب‌الغیوبی خداوند را بدون در نظر گرفتن تعینات حقی نگاه کنیم قطعاً مصداق خدای غیرمتشخص خواهد بود؛ ولی این، ملاک قضاوت نخواهد بود؛ چراکه خداوند را باید با تمام مقامات او از جمله تعینات حقی و خلقی بررسی کرد. چراکه به نظر عرفا تعینات حقی در درون صقع ربوبی شکل می‌گیرد؛ یعنی حق تعالی در درون خود نیز ظهوراتی برای خود دارد و پس از آن نوبت به ظهورات برون‌صقعی می‌رسد. به‌طور کلی اگر خداوند را با تمام تعینات حقی و خلقی آن و با تمام مراتب آن در نظر گرفت؛ در این صورت، هم مسئله اصل تمایز خداوند و شئون او مطرح است و هم اتصاف خداوند به صفات کمالی؛ لذا از نگاه عرفانی نیز امکان اثبات شخص‌وار بودن خداوند نیز ممکن است. با این توضیحات، چالش وحدت وجود نیز حل خواهد شد؛ چراکه با در نظر گرفتن همه مقامات و تعینات برای خداوند، اتصاف اوصاف کمالی برای خداوند فراهم می‌شود و همچنین اصل تمایز میان خداوند با مخلوقاتش با تمایز میان خداوند و تجلیات و شئون او حل خواهد شد و هم اینکه چالش نامحدود بودن ایشان نیز مانعی برای اتصاف خداوند به اوصاف کمالی با توجه به در نظر گرفتن تمام مقامات و مراتب الهی نخواهد بود. با توجه به این مطالب، اوصافی چون نامحدود بودن، صرافت و بساطت خداوند، نه تنها مانعی برای شخص‌وارگی به وجود نمی‌آورد؛ بلکه با توجه به

لنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا» (عنکبوت: ۶۹)؛ و حلیم بودن خداوند متعال در آیه «إِنَّ اللَّهَ لَعَلِيمٌ خَلِيمٌ» (حج: ۵۹)؛ و همچنین قانون‌گذاری خداوند که از شواهد محکم بر شخص‌وارگی خداوند است؛ چراکه بعضی از شواهدی که بیان‌گر دید، درجات ضعیف آن در افراد غیرشخص‌وار نیز وجود دارد. ولی مسئله قانون‌گذاری مختص موجودات شخص‌وار است که در آیه «إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ» (یوسف: ۴۰)؛ «أَلَا لَهُ الْحُكْمُ وَهُوَ أَسْرَعُ الْحُسْبِينِ» (انعام: ۶۲)؛ به آن تصریح شده است. همه این موارد از جمله شواهد شخص‌انگاری خداوند هستند. چراکه چنین اوصافی صرفاً از موجودات متشخص برآید و ملازم علم و آگاهی و تدبیر است و این اوصاف را با این کیفیات در غیر افراد شخص‌وار سراغ نداریم.

۴. چالش‌های شخص‌انگاری خداوند در آیات قرآن کریم

در باب شخص‌انگاری خداوند، در قرآن شاهد جدی که بتواند شخص‌وار بودن ایشان را با چالش سخت مواجه کند، وجود ندارد؛ اما شاید تعدادی چالش را بتوان در این باب مطرح کرد:

— آیه «سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ» (صافات: ۱۵۹)؛

— همچنین این روایت امیرمؤمنان علیه السلام سخنی مشابه آیه کریمه است: «أَوَّلُ الدِّينِ مَعْرِفَتُهُ وَ كَمَالُ مَعْرِفَتِهِ التَّصَدِيقُ بِهِ وَ كَمَالُ التَّصَدِيقِ بِهِ تَوْحِيدُهُ وَ كَمَالُ تَوْحِيدِهِ الْإِخْلَاصُ لَهُ وَ كَمَالُ الْإِخْلَاصِ لَهُ نَفْيُ الصِّفَاتِ عَنْهُ لِشَهَادَةِ كُلِّ صِفَةٍ أَنَّهَا غَيْرُ الْمُوصُوفِ وَ شَهَادَةِ كُلِّ مَوْصُوفٍ أَنَّهُ غَيْرُ الصِّفَةِ فَمَنْ وَصَفَ اللَّهَ سُبْحَانَهُ فَقَدْ قَرَنَهُ وَ مَنْ قَرَنَهُ فَقَدْ تَنَاهَى وَ مَنْ تَنَاهَى فَقَدْ جَزَأَهُ وَ مَنْ جَزَأَهُ فَقَدْ جَهَلَهُ» (نهج‌البلاغه، ۱۳۸۷، خطبه ۱).

ممکن است از این آیه و روایت این‌گونه برداشت شود که خداوند به هیچ صفتی متصف نمی‌شود و هیچ‌گونه صفتی ندارد و طبق این کلام، موجودی که هیچ‌گونه صفتی نداشته باشد دیگر نمی‌تواند ملاک‌های شخص‌وارگی را داشته باشد و بالطبع شخص‌وار نیز نخواهد بود.

در پاسخ به‌طور اجمال باید گفت که اگر بخواهیم بگوییم که خداوند به هیچ صفتی متصف نمی‌شود، پس چگونه است که در آیات قرآن، خداوند متعال به‌طور متعدد و فراوان به صفات مختلف ذاتی و فعلی متصف شده است. چگونه ممکن است که همه آیاتی که صفات خداوند را بیان کرده‌اند به مجازگویی حمل کنیم؟ لذا این مسئله بسیار بعید و این حد از مجازگویی خلاف کلام حکیمانه است.

اما کلام حضرت امیر علیه السلام را می‌توان به دو شکل تفسیر کرد که به

هر دو شکل مانعی پیش نیاید:

هستند، برای خداوند مثل پیدا شده است؛ بنابراین آیه نشان‌دهنده این است که خداوند مثل ندارد و در نتیجه شخص نیست. پاسخ این است که آنچه مراد از این آیه است، مثل داشتن در همان مرتبه و با همان کمالات است؛ نه اینکه مطلقاً هیچ شباهتی میان خداوند و بندگان نیست. به‌طور مثال، هم خداوند عالم است و هم انسان‌ها؛ ولی علم خدا کجا و علم انسان کجا! شاید این‌گونه ملاحظات است که سبب می‌شود که به جای تعبیر شخص‌وارگی از مفهومی دقیق‌تری مانند فراشخص‌انگاری خدا سخن گفته شود، تا بهتر بتوان ضمن اذعان به برخوردار بودن ذات حق از صفات و کمالات شخص‌وارگی، بر منزّه بودن او از تمام محدودیت‌ها و نقایص تأکید ورزید.

یکی دیگر از چالش‌هایی که برای شخص‌وارگی خداوند مطرح شده، مسئلهٔ توقیفی بودن اسماء و صفات الهی در آیات و روایات است. درحالی‌که چنینی عنوانی در اوصاف الهی در آیات و روایات ذکر نگردیده است. در پاسخ به این چالش باید گفت که بر فرض پذیرش یا عدم پذیرش این مبنا، از اساس این اشکال وارد نیست؛ چراکه وصف شخص‌وارگی همان‌طور که گفته شد یک وصف مستقل و ممتاز در عداد سایر اوصاف مانند علم و حیات و مانند آن نیست؛ بلکه یک وصفی انتزاعی و ساختاری از مجموعه اوصاف در یک موجود است که سبب شکل‌گیری شخص‌وارگی می‌گردد. لذا انتظار ذکر این‌گونه اوصاف برای خداوند در آیات و روایات و توقیفی بودن آن معقول نیست. ضمناً برای تطبیق یک وصف بر اساس قرآن برای خداوند، مانعی وجود ندارد. همه اینها در حالی است که ما روایتی نیز نسبت به اطلاق واژهٔ شخص به خداوند در این زمینه داریم: «لا شخصاً غیر من الله» (لکنه‌وزن، ۱۳۹۶).

نتیجه‌گیری

شواهدی که در این بخش از آیات قرآن کریم بر شخص‌وار بودن خداوند آورده شد، بخش اندکی از شواهد فراوانی است که در این زمینه وجود دارد و تقریباً اگر همه شواهد تشخیص خداوند در قرآن را کنار هم قرار دهیم، متشخص‌بودن خداوند، امری بدیهی و آشکار محسوب می‌شود.

در جمع‌بندی مطالب نکاتی حائز اهمیت است:

- در آیات قرآن چنین تعبیری به‌عنوان صفات خداوند وجود ندارد؛ اما با توجه به مفهوم آن می‌توان گفت که شخص‌وارگی

اینکه معیارها و اوصاف شخص‌وارگی همه جز اوصاف کمالی محسوب می‌شوند، به‌دلیل کمال مطلق و نامحدودبودن و صرافت و بساطت خداوند، ضروری است که واجد این وصف‌ها باشد؛ والا خلف لازم می‌آید؛ که شرح آن خارج از وسع مقاله است (معلمی، ۱۳۹۸، ص ۲۲۵-۲۳۲؛ طباطبائی، ۱۳۹۰، ص ۲۵).

- و اما مراد آیهٔ «سبحان الله عما یصفون»، وصف تشبیه‌گونه به صفات انسانی است؛ چراکه خداوند در ادامه آیه می‌فرماید: «الا عباد الله المخلصین»؛ پس معلوم می‌شود عباد مخلصین خداوند می‌توانند به‌صورت صحیح خداوند را وصف کنند. علامه طباطبائی در تفسیر آیه چنین می‌فرماید:

معنای آیه این است که خدا از توصیفی که کفار می‌کنند منزّه است، و یا خدا از آنچه که کفار در باره‌اش می‌گویند و از اوصافی که برایش می‌تراشند از قبیل ولادت و نسبت و شرکت و امثال آن، منزّه است؛ ولی بندگان مخلص خدا او را به اوصافی وصف می‌کنند که لایق ساحت قدس اوست و یا طوری وصف می‌کنند که لایق اوست» (طباطبائی، ۱۳۸۶، ج ۱۷، ص ۲۶۴).

همچنین آیاتی از قبیل:

«هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ» (حدید: ۳)؛ طبق این آیه خداوند اول و آخر و ظاهر و باطن است؛ درحالی‌که موجود شخص‌وار این‌گونه نیست که هم اول باشد و هم آخر و هم ظاهر باشد و هم باطن؛ در نتیجه خدا شخص نیست. در پاسخ به این چالش باید گفت که این‌گونه اوصاف هیچ معنی برای شخص‌انگاری خداوند ندارند؛ چراکه ملاک‌ها و معیارهای شخص‌انگاری همان است که گفته شد. از این‌رو اگر موجودی آن را دارا بود، به‌طور قطع شخص‌وار خواهد بود و محدودیت‌های امکانی هیچ نقشی در شکل‌گیری شخص‌وارگی ندارند. و اینکه گفته می‌شود موجودات شخص‌وار این‌گونه نیستند که هم اول باشد و هم آخر، و هم ظاهر باشند و هم باطن، به‌خاطر نگاه انسانی به شخص‌وارگی است؛ چراکه شخص بودن انسانی همراه با محدودیت است. اما زمانی که به سمت کمال حرکت کنیم، این محدودیت‌ها کم‌تر می‌گردد و شخص بودن نیز قوی‌تر می‌گردد. اما دیگر ظاهر انسانی خود را ندارد؛ لذا این آیه مانعی برای شخص‌انگاری خداوند محسوب نمی‌شود.

- «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ» (شوری: ۱۱)؛ در این آیه گمان شده است که اگر قرار باشد خداوند شخص‌وار باشد، به‌دلیل اینکه انسان‌ها نیز شخص

خداوند امری مسلم و پذیرفته شده است.

- راههایی که در آیات و روایات برای خداشناسی مطرح شده، به گونه‌ای هستند که ما را به خدای شخص‌وار می‌رساند.
- می‌توان گفت در آیات و روایات، خداوند عمده ملاک‌های شخص‌وارگی را داراست؛ اما نه به صورت ناقص و محدود و امکانی؛ بلکه به صورت کامل و نامحدود. یعنی محدودیت‌ها و کاستی‌هایی را که در اشخاص محدود وجود دارد، در خداوند وجود ندارد.
- تقریباً می‌توان گفت چالش جدی و مهمی در آیات و روایات برای شخص‌انگاری خداوند وجود ندارد.
- همان‌طور که گفته شد، شخص‌بودن مجموعه‌ای از صفات مختلف است که جمع آن سبب آثار جدید می‌شود و به‌تنهایی یک صفت متمایز در کنار سایر صفات نیست؛ لذا ملاک‌های مذکور اگر چه به‌تنهایی شاید اثبات‌کننده تشخیص خداوند نباشند؛ اما با کنار هم قرار گرفتن آنها می‌توان شخص بودن خدا را از منظر منابع اسلامی بخصوص از نگاه قرآنی نتیجه گرفت.

منابع.....

- نهج‌البلاغه، ۱۳۸۷، ترجمه محمد دشتی، چ سی و دوم، قم، الهادی.
اصغری، محمدجواد، ۱۳۹۴، «بررسی انتقادی دیدگاه سوئین برن در باب صفات خدا»، *اندیشه نوین دینی*، سال یازدهم، ش ۴۲، ص ۱۹-۳۴.
ایلخانی، محمد، ۱۳۷۵ «اصل فردیت و نظریه کلیات در آثار بوئیوس»، *نامه فرهنگ*، ش ۲۲، ص ۱۱۰-۱۲۳.
برایان، دیوس، ۱۳۹۲، *درآمدی بر فلسفه دین*، ترجمه ملیحه صابری، تهران، سمت.
پترسون، مایکل و دیگران، ۱۳۷۹، *عقل و اعتقاد دینی*، ترجمه احمد نراقی و ابراهیم سلطانی، چ سوم، تهران، طرح نو.
جوادی آملی، عبدالله، ۱۳۸۶، *شرح حکمت متعالیه*، تهران، الزهراء.
_____، ۱۳۹۷، *توحید در قرآن*، چ نهم، قم، اسراء.
رحیم‌پور، مسعود و فروغ‌السادات رحیم‌پور، ۱۳۹۸، «خدای شخص‌وار از منظر علامه طباطبائی در مقایسه با الهیات گشوده»، *فلسفه و کلام اسلامی*، سال پنجاه و دو، ش ۲، ص ۲۵۱-۲۷۰.
سیحانی جعفر، بی‌تا، *ساخت صفات خدا*، قم، مؤسسه امام صادق (ع).
طباطبائی، سیدمحمدحسین، ۱۳۸۰، *بدایه الحکمه*، قم، جامعه مدرسین.
_____، ۱۳۸۲، *نهایه الحکمه*، چ هجدهم، قم، جامعه مدرسین.
_____، ۱۳۸۶، *المیزان فی تفسیر القرآن*، چ بیست و سوم، قم، جامعه مدرسین.
_____، ۱۳۹۰، *رسائل توحیدی*، چ سوم، قم، بوستان کتاب.
_____، ۱۳۹۵، *نهایه الحکمه*، چاپ سی و یکم، قم، جامعه مدرسین.
لگنهاوزن، محمد، ۱۳۹۶، «آیا خدا شخص است»، ترجمه منصور نصیری، *جاویدان خرد*، ش ۳۲، ص ۱۹۵-۲۲۶.
مایستر، چاد، ۱۳۸۷، *درآمدی به فلسفه دین*، ترجمه محمدیوسف ثانی، چ دوم، تهران، نشر نی.
مصباح یزدی، محمدتقی، ۱۳۸۸، *آموزش عقاید*، چاپ سی و هفتم، تهران، امیرکبیر.
_____، ۱۳۸۹، *خداشناسی (معارف قرآن)*، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ع).
مطهری، مرتضی، بی‌تا، *درس‌های الهیات شفا*، تهران، صدرا.
معلمی، حسن، ۱۳۹۸، *عرفان نظری*، قم، هاجر.
مک‌گراث، آلستر، ۱۳۸۵، *درآمدی بر الهیات مسیحی*، ترجمه مسیح دیباج، تهران، کتاب روشن.
منصوری، عباسعلی، ۱۳۹۸، «نسبت مفهوم واجب‌الوجود در فلسفه اسلامی با خدای متشخص و غیرمتشخص»، *پژوهش‌نامه فلسفه دین*، سال هفدهم، ش ۱ (پیاپی ۳۳)، ص ۱۸۹-۲۱۰.
وین رایت، ویلیام جی، ۱۳۹۰، *فلسفه دین*، ترجمه علیرضا کرمانی، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ع).
همیلتون، کرسوفر، ۱۳۹۳، *فلسفه دین*، ترجمه منا موسوی، تهران، علمی و فرهنگی.
هیک، جان، ۱۳۹۰، *فلسفه دین*، ترجمه بهزاد سالکی، چ چهارم، تهران، الهدی.